

نصیحت هم می‌پرداختند و در میان سخنانشان از احادیث و روایات هم استفاده می‌کردند. بعضی از ما جوانان در حوزه‌های دینی مطالعه داشتیم و برخی هم کمتر در این زمینه‌ها مطالعه می‌کردند؛ اما صحبت‌های آیت‌الله صدوقی برای همه ما جوانان تازگی داشت و به عمق دل ما می‌نشست. شهید صدوقی مطالعات گسترده‌ای داشتند. آن زمان وقتی من سخنرانی‌های ایشان را با سایر روحانیون مقایسه می‌کردم متوجه می‌شدم که نفوذ کلام ایشان بیش از دیگران است. آن زمان آیت‌الله صدوقی در مبارزات انقلابی شتاب و سرعت سایر گروهک‌ها را نداشتند و همواره با طمأنینه و پله‌پله حرکت می‌کردند. آیا شما با وجود اینکه جوان و پرنرژی بودید از ایس‌ن موضوع ناراحت و شاک می‌شدید؟

به نظر من صبر و طمأنینه‌ای که آیت‌الله صدوقی داشتند نه تنها منفی نبود، بلکه باعث پیشرفت ایشان در مبارزات و فعالیت‌ها می‌شد. همان‌طور که گفتیم، در ۲۶ دی ماه زمانی که شاه از ایران فرار کرد، همه کنجکاوی بودند تا بدانند در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد. آن روز وقتی من آیت‌الله صدوقی را در خیابان رفتم، به خاطر شور و شوق جوانی که داشتیم، نزدیکشان رفتم و باهیجان پرسیدم: «کار به کجا ختم می‌شود؟» ایشان با همان آرامش همیشگی به من گفتند: «ما هنوز اول راهیم.» شهید صدوقی در آن شرایط به عمق مسئله فکر می‌کردند و به برنامه‌های آینده می‌اندیشیدند. طمأنینه ایشان رمز موفقیتشان بود.

آیا شما قبل از فرار شاه از ایران در ماجرای ۱۰ فروردین ۱۳۵۷ حضور داشتید؟

بله، آن زمان من در مبارزات انقلابی حضور داشتم و هرگاه جمع مبارزی را در میان مردم می‌دیدم، در آن شرکت و با علاقه مبارزات را پیگیری می‌کردم. شب دهم فروردین از ابتدای شب سرو صداها به گوش می‌رسید. من و سایرین از آنجائی که اسلحه‌های به جز بیل و کلنگ نداشتیم، به منزلمان رفتیم و بیل و کلنگ را برداشتیم تا بانک صادرات را - که واقع در چهارراه میرچخماق است و بعدها نام آن به چهارراه شهدا تغییر یافت - خراب کنیم. سر راهمان به پلیس برخورد کردیم و تاگزیر از مسیر بازار مندی خان فرار کردیم. این روزها که به آن ماجرا فکر می‌کنم، تعجب می‌کنم و با خود می‌گویم که ما در جوانی چگونه این کارهای خطرناک را انجام می‌دادیم؟ اگر آن شب پلیس ما را دستگیر می‌کرد معلوم نبود چه بلاتی سرمان می‌آمد.

آیت‌الله صدوقی با وجود کهولت، همیشه خوش تیپ و فوق‌العاده تمیز و مرتب بودند. کفش‌هایشان همیشه واکس زده بود و همیشه معطر بودند و با ظاهری آراسته به مسجد می‌رفتند. در منزل لباس سفیدی می‌پوشیدند و نعلین به پا می‌کردند و هرگاه قصد داشتند در جمعی رسمی حضور پیدا کنند، موها و ریششان را شانه می‌کردند.

منزل اکبرزاده ساکن بودند، ما مرتباً به منزل ایشان می‌رفتیم. ما را نوازش می‌کردند و ما مسائلمان را با ایشان در میان می‌گذاشتیم. روزهای عید هم به دیدنشان می‌رفتیم و ایشان سکه‌ای را به عنوان عیدی به ما می‌دادند. آیت‌الله صدوقی علاقه داشتند تا افراد را دور خود جمع کنند و درباره مسائل مختلف به آنها آموزش بدهند. خانواده ما رابطه نزدیکی با خانواده ایشان داشت و در واقع رازدار منزلشان بودیم.

در سال‌های ۵۶ و اوج گیری انقلاب شما ۲۳ ساله بودید. آیا آن زمان از برخوردهای آیت‌الله صدوقی با شما خاطره‌ای به یاد دارید؟

به یاد دارم که ایشان با توجه به انقلاب وقتی از منزلشان بیرون می‌آمدند، اگر در کوچه بودیم، می‌گفتیم: «حاج آقا می‌خواهد شما را همراهی کنیم؟» حاج آقا می‌گفتند: «نه، لازم نیست.» سلام و علیکی با ایشان داشتیم و شهید صدوقی هم با خوشرویی با ما برخورد می‌کردند. اکثر اوقات ایشان را تا مسجد همراهی می‌کردیم، در مسجد نماز می‌خواندیم و دوباره برمی‌گشتیم. با توجه به محل زندگی ما، پایگاه ما برای به جا آوردن اعمال شب‌های ماه مبارک رمضان مسجد حظیره بود.

تعداد جوانان در مجالس سخنرانی آیت‌الله صدوقی در مسجد حظیره کم نبوده است و سخنرانی‌های ایشان گاهی ۳ ساعت هم طول می‌کشید. چه رازی در سخنان ایشان وجود داشت که باعث می‌شد جوانان بدون خستگی پای صحبت‌هایشان بنشینند؟

مجالس سخنرانی ایشان فوق‌العاده جذاب بود. سخنان ایشان همه را جذب می‌کرد. ایشان در خلال صحبت‌هایشان به

آشنائی شما با آیت‌الله صدوقی کی و کجا آغاز شد؟ زمانی که من کودک بودم، حاج آقا صدوقی بزرگ در محله سهل‌بن‌علی، خانه آقای اکبرزاده را اجاره کرده بودند و همسایه ما بودند.

این قضایا مربوط به چه سال‌هایی است؟ حدوداً سال ۱۳۴۳. تا جائی که به خاطر دارم من ۱۰ ساله بودم.

پس ماجرای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و تبعید امام قبل از این ماجراها بوده است؟

بله، مدتی حاج آقا صدوقی همسایه ما بودند، سپس به خانه‌ای در پشت مسجد حظیره نقل مکان کردند. بعد از مدتی از آنجا رفتند و در محله سهل بن علی منزل آقای اشتری را خریداری کردند و در آنجا ساکن شدند. البته ما زمانی که آنجائی که آن زمان به کارهای تأسیساتی مشغول بودیم، گاهی به ما اموری را واگذار می‌کردند و از ما می‌خواستند کارهای تأسیساتی‌شان را انجام دهیم.

در زمان آقای صدوقی بزرگ وقتی که آیت‌الله روح‌الله خاتمی فوت کردند، ایشان تصمیم گرفتند تا در منزل آیت‌الله خاتمی ساکن شوند. اوایل جنگ بود. حاج آقا محمدعلی صدوقی و کیل مجلس بودند. از طرف سازمان خیریه حضرت ابوالفضل (ع) خانه‌ای در یزد برایشان آماده شد تا در بیماران‌ها خطری ایشان را تهدید نکند. آن زمان با توجه به محلی که زندگی می‌کردیم، روزی دو بار یا حداقل یک بار آیت‌الله صدوقی را می‌دیدیم. بلاخص زمانی که ایشان در ساعت ۳-۴ صبح برای اقامه نماز صبح به مسجد می‌رفتند، به خاطر دارم با عصائی که در دست داشتند، وقار و هیمنه خاصی داشتند. برخورد آیت‌الله صدوقی با شما که هنوز نوجوان بودید، چگونه بود؟

ایشان برخورد پدانه‌ای با من داشتند. من آن زمان صبح‌ها هنگام اذان صبح و در طول روز ایشان را می‌دیدم. به خاطر دارم در ۲۶ دی ماه که شاه از ایران فرار کرده بود، حاج آقا ساعت ۲/۵ بعد از ظهر از مسجد بیرون آمدند و صورت برآشفته‌ای داشتند. وارد کوچه‌ای شدند که به منزلشان ختم می‌شد. من به خاطر آشنائی که با ایشان داشتم، جلو رفتم و پرسیدم: «حاج آقا چه اتفاقی می‌افتد؟» فرمودند: «ما اول راه هستیم.» و با همان وقار و عصائی که به دست داشتند به راهشان ادامه دادند.

زمانی که ایشان در همسایگی ما در محله سه بن علی در

همیشه تمیز و خوش لباس بودند...

«شهید صدوقی و مردم» در گفت و شنود شاهد یاران با

محمد حسین متوسلیان

ساده‌زیستی و سلوک همراه با مدارا و رافت با توده مردم، جایگاهی بی‌تکرار را برای شهید صدوقی فراهم آورده است، بدان گونه که مرد و زن و پیر و جوان در بازگویی خاطرات خود از آن بزرگوار چنان سخن می‌گویند که گویی از برادری و پدری، جایگاهی که آن فقید فرزانه به مدد پیروی از بزرگان دین آموخت و از همین روست که هرگز نمیرد که دلش زنده به عشق بود.



درآمد

مسجد راه می‌افتادند. حتی در روز دهم فروردین پس از آنکه در پی سخنرانی حاج آقا راشد، مردم تظاهرات کردند و مأموران ژاندارمری هم به سمت مردم تیراندازی کردند، آیت‌الله صدوقی از مسجد بیرون آمدند و با شهامت و اقتدار به مأموران گفتند: «اگر می‌خواهید مرا بکشید، من ایستاده‌ام.» مأموران حتی جرئت نکردند به حاج آقا صدوقی نگاه کنند. در واقع این خاطرات بیانگر شجاعت و ابهت آیت‌الله صدوقی است.

از رفت و آمدهای آن به منزل ایشان در زمانی که همسایه آیت‌الله صدوقی بودید، بگوئید.

بعضی اوقات برای صرف افطاری به منزلشان می‌رفتیم. روزهای عید هم به دیدنشان می‌رفتیم. آیت‌الله صدوقی هم به ما نقل و سکه به عنوان عیدی می‌دادند. گاهی اوقات زمانی که معممین در منزل ایشان جمع می‌شدند، من هم در جمعشان حضور پیدا می‌کردم و در جلسات درسشان می‌نشستم و از صحبت‌هایشان استفاده می‌کردم. گاهی اوقات از منزلشان برایمان غذا و نذری می‌فرستادند. ما هم هر وقت شیرینی می‌بخشیم، به منزلشان می‌فرستادیم. به یاد دارم، یک روز قرار بود مجلس عروسی در منزلشان برگزار شود. آیت‌الله صدوقی به کارگزار دفترشان سفارش کردند تا برای مراسم نقل بخرد. ایشان هم نقل را خرید. وقتی آیت‌الله صدوقی نقل را چشیدند، گفتند: «چرا از متوسلیان نقل نخریدی؟ برو و از خلیفه حسنین نقل بخر.» بعد شهید صدوقی به ایشان گفتند: «حالا فهمیدی که نقل خوب چه مزه‌ای می‌دهد؟» ایشان از طعم شیرینی‌های ما خوششان می‌آمد، ما هم برایشان شیرینی می‌فرستادیم.

در دوران پیروزی انقلاب اسلامی نقش آیت‌الله صدوقی در تأسیس نهادها در یزد چه بود؟

آیت‌الله صدوقی در عمران و آبادی شهر نقش مؤثری را ایفا کردند و در این زمینه جایگاه ویژه‌ای در میان مردم داشتند. اکثر اوقات که جلسه‌ای برای بازسازی و یا ساختن مکانی تشکیل می‌شد، ما هم دعوت می‌کردیم و کارهای تأسیساتی آن پروژه را به من می‌دادند، از جمله ساخت مدرسه امام، حوزه علمیه امام، مدرسه عبدالرحیم‌خان و مکتب الزهرا. در مورد نوع لباس پوشیدن آیت‌الله صدوقی برایشان بگوئید.

آیت‌الله صدوقی همیشه در معابر و خیابان‌ها با وجود کپورت سنش‌شان خوش تیپ بودند. گاهی اوقات که به منزلشان می‌رفتم، وقتی آیت‌الله صدوقی برای رفتن به مسجد حاضر می‌شدند با علاقه نگاهشان می‌کردم. ایشان فوق‌العاده تمیز و مرتب بودند. در زمان قدیم افراد مؤمن معمولاً برای وضو گرفتن از آب حوض استفاده می‌کردند. حوض بزرگی در منزل شهید صدوقی بود. ایشان هم برای وضو گرفتن از آب حوض استفاده می‌کردند. کفش‌هایشان همیشه واکس زده بود. شخصی در منزلشان کارهای حاج آقا را انجام می‌داد. عطر و ادکلن برایشان می‌آورد و خلاصه آیت‌الله صدوقی با ظاهری آراسته و شیک به مسجد می‌رفتند. پوشش آیت‌الله صدوقی وقتی در مجالس رسمی نبودند، چگونه بود؟

ایشان همیشه شیک‌پوش و تمیز بودند. به خاطر دارم لباس سفیدی می‌پوشیدند و نعلین به پا می‌کردند؛ اما هرگاه قصد داشتند در جمعی رسمی حضور پیدا کنند، در اتاق شیشه‌ای منزلشان موها و ریششان را شانه می‌کردند.

آیا ایشان به شما توصیه اخلاقی هم می‌کردند؟
بله، همیشه به من می‌گفتند که جوان باید چگونه باشد و در مورد اهمیت نماز هم با من صحبت می‌کردند.

آیا ایشان این مطالب را بی‌مقدمه می‌گفتند؟

نه، مثلاً وقتی در کنار حوض مشغول وضو گرفتن بودند، برآیم درباره فوائد نماز و حکمت وضو صحبت می‌کردند. زمانی که آیت‌الله صدوقی در منزل قدیمی‌شان ساکن بودند، با وجود درس‌هایی که می‌دادند و به رشته من مربوط نمی‌شد؛ اما من در کلاس‌های درس ایشان با پوششی آراسته شرکت می‌کردم.

ایشان در کلاس‌هایشان چه درسی می‌دادند؟

آیت‌الله صدوقی دروس حوزه را به معممین آموزش می‌دادند، البته من آن زمان سن و سال کمی داشتم.

آیا ایشان نسبت به حضور شما در کلاس با توجه به سن و سال کم‌تان اعتراض نمی‌کردند؟

خیر، به هیچ وجه. من آن زمان با حاج شیخ محمدعلی بسیار صمیمی بودم و رابطه دوستانه‌ای بین ما بود. ■



هم برای طرح مشکلاتشان به منزل ایشان آمده بودند. گاهی اوقات افراد تقاضاهای ناهنجاری از آیت‌الله صدوقی و ایشان هم با صراحت آن را رد می‌کردند. به‌طور مثال شخصی نزد آیت‌الله صدوقی آمده و گفته بود لطفاً برای من زن بگیرید. شهید صدوقی گفتند: «زن را جای دیگری بگیرید. من اینجا نمی‌توانم برای شما زن بگیرم.» یک روز هم فردی از آشنایان حاج آقا نزدشان آمده بود و از ایشان تقاضای کرد. آیت‌الله صدوقی در جواب گفتند: «اگر قرار باشد من به خاطر این

ما هر وقت شیرینی می‌بخشیم، به منزلشان می‌فرستادیم. به یاد دارم، یک روز قرار بود مجلس عروسی در منزلشان برگزار شود. آیت‌الله صدوقی به کارگزار دفترشان سفارش کردند تا برای مراسم نقل بخرد. ایشان هم نقل را خرید. وقتی آیت‌الله صدوقی نقل نخریدی؟ برو و از خلیفه حسنین نقل بخر.» بعد شهید صدوقی به ایشان گفتند: «حالا فهمیدی که نقل خوب چه مزه‌ای می‌دهد؟» ایشان از طعم شیرینی‌های ما خوششان می‌آمد، ما هم برایشان شیرینی می‌فرستادیم.

موارد به دیگران سفارش کنم، در این صورت هر روز باید به این و آن سفارش کنم.» زمانی که آیت‌الله صدوقی در خیابان راه می‌رفتند تا برای اقامه نماز به مسجد بروند، فروشندگانه بی‌اختیار و به دلیل علاقه وافرشان در مغازه‌هایشان را می‌بستند و به همراه شهید صدوقی به سمت مسجد حرکت می‌کردند و در واقع شهر تعطیل می‌شد. صبح‌های زود وقتی آیت‌الله صدوقی می‌خواستند برای خواندن نماز صبح به مسجد بروند، به دلیل مبارزات انقلابی و تاریکی شب، راه رفتن در خیابان در آن موقع شب خطر داشت؛ ولی ایشان با شجاعت بسیار عصایشان را به دست می‌گرفتند و به سمت

آیا در زمان سخنرانی آقای راشد یزدی در مسجد حظیره در روز دهم فروردین ۱۳۵۷ شما هم حضور داشتید؟
بله، اما بیرون مسجد در خیابان ایستاده بودم.

به چه علت در خیابان ایستاده بودید؟

در محوطه مسجد ازدحام بسیاری بود و ما نمی‌توانستیم به داخل مسجد برویم. تعداد زیادی از مردم بیرون مسجد در خیابان ایستاده بودند. آقای راشد ناگهان حین سخنرانی با لحن تند و مطالبی گفتند و این مسئله باعث شد هیجان به مردم منتقل شود. به این ترتیب تظاهرات از داخل مسجد شروع و به بیرون مسجد کشیده شد. این ماجرا تا شب ادامه داشت. وقتی مردم به خیابان‌ها ریختند، نیروهای پلیس و ژاندارمری به سرکوب مردم مشغول شدند. در این ماجرا عده‌ای از مردم بانک‌ها و دفتر ساواک را تخریب کردند.

تظاهرات مردم با اتحاد و انرژی شروع شد؛ اما چه چیزی باعث شد تا آنها تظاهرات را ادامه ندهند و پراکنده شوند؟

همبستگی میان مردم بسیار زیاد بود. مردم به خاطر رفت و آمدی که همیشه به مسجد داشتند و غیرت مذهبی که در وجودشان بود و همچنین به خاطر برنامه‌ریزی‌هایی که برای مبارزات می‌کردند، با هم متحد شده بودند. از این رو آن روز مردم به‌طور منسجم تظاهرات را آغاز کردند.

سؤال من این است که وقتی مردم با جدیت از حظیره به خیابان آمدند و میان مردم و نیروهای مسلح صف‌آرایی شد، چرا مردم تظاهرات را ادامه ندادند؟

علت این مسئله این است که نیروهای مسلح به سرکوب مردم پرداختند. نیروهای ژاندارمری مسلح بودند و به مردم تیراندازی می‌کردند. ایستادن در خیابان معادل با کشته شدن بود و جایز نبود که کسی در خیابان بماند. به عنوان مثال من در حادثه ۱۷ شهریور در میدان ژاله حضور داشتم. حتی نزدیک بود که کشته شوم. من در کنار منزل عمویم که پائین میدان مولوی قرار داشت و گاهی هم به کوچه و خیابان می‌آمدم تا از اوضاع باخبر شوم. به خاطر دارم اگر یک لحظه پشت تیر برق نمی‌ایستادم، کشته می‌شدم. بالگردها به منازل مردم تیراندازی می‌کردند.

آیا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی حاج احمد متوسلیان با آیت‌الله صدوقی در ارتباط بودند؟

خیر، آقای متوسلیان بیشتر در تهران بودند و با یزد ارتباط چندانی نداشتند. همان‌طور که گفتیم در دوران کودکی من، حاج آقا صدوقی بزرگ در همسایگی ما منزل آقای اکبرزاده را اجاره کرده و در آنجا ساکن بودند. این منزل هم مسکونی بود و هم آقای صدوقی از آن به عنوان حوزه علمیه استفاده می‌کردند. در این مدت ما به منزل ایشان رفت و آمد می‌کردیم. بعد از مدتی حاج آقا به منزلی در نزدیکی مسجد حظیره رفتند و در آنجا ساکن شدند و بالطبع رفت و آمد ما به منزلشان کمتر شد. سپس خانه آقای اشتری خریداری شد و ایشان در آنجا ساکن شدند. از آنجایی که من با آن محله آشنایی داشتم گاهی اوقات به منزل ایشان می‌رفتم و بسیار مشتاق بودم تا حاج آقا را ببینم. مثلاً وقتی متوجه می‌شدم که حاج آقا در حال وضو گرفتن هستند، به دیدنشان می‌رفتم. در این میان ما کارهای تأسیساتی انجام می‌دادیم و گاهی اوقات شهید صدوقی برای ما پیغام می‌فرستادند و اموری را به ما واگذار می‌کردند.

چگونه از شهادت ایشان با خبر شدید؟

روز دهم تیر (روز شهادت آیت‌الله صدوقی) مشغول به کار بودم که خبردار شدم در مسجد ملا اسماعیل انفجار رخ داده است و ایشان به شهادت رسیده‌اند. شهر در غم و ماتم فرو رفت و مراسم ترحیم برگزار شد. رابطه صمیمانه‌ای بین خانواده‌های ما برقرار بود و تقریباً با ایشان زندگی می‌کردیم. آیت‌الله صدوقی بسیار خوش برخورد بودند.

از ویژگی‌های اخلاقی چه خاطراتی دارید؟

ایشان همواره به آینده فکر بودند و برای امور برنامه‌ریزی می‌کردند. آیت‌الله صدوقی با مردم باطمینان و خوشرویی برخورد می‌کردند. ایشان وقتی که در خیابان راه می‌رفتند و به کاسبان، بازاری‌ها و سایر مردم می‌رسیدند، با خوشرویی با آنها سلام و احوال‌پرسی می‌کردند. مردم هم برای مسائل بسیاری از آیت‌الله صدوقی کمک می‌گرفتند. بعضی از مردم تلفنی سئوالات خود را مطرح می‌کردند. حاج آقا صدوقی افسردار را به منزل خود دعوت می‌کردند تا بتوانند حضوراً سئوالات خود را مطرح کنند. مثلاً به یاد دارم یک بار همراه حاج آقا صالحی در منزل آیت‌الله صدوقی بودیم و عده‌ای